

اصغر ارشاد سرابی  
بنیاد پژوهشهای اسلامی

# شعر ماورشا

چکیده:

نویسنده در این مقاله، نغم و چالاکه و عجل و لرز پرچین  
باغ شعر این حسام خوشی بالا رفته و به نیم نگاهش شتابناکه،  
مطر گل‌های دلاویزش را به زبردندان مزیده و آندبه را که به  
رولن شناسی شعر شامریاری رسانده؛ در چند محور مجده، مریان  
کرده است.

در تجزیه و تحلیل نهایی، پرهیز از آرمناها،  
دل‌نهادگهها، مهانی لعتقادی و ادراکات این شامر مذهبی،  
هویدا شده و به چشم می‌نشیند. در این پژوهش، دیدگاه‌های منتقدان  
اروپایی در مرصه‌های نقد جامعه‌شناسی، رولن شناسی و اصول رولاکاوی  
کارل گوستاو یونگ مورد نظر بوده است.

## روان‌شناخت شعر این حسام خوشی

(بر محور چند موضوع دیوان وی)

هر چند گفته‌اند شاعر، آفریگار شعر خویش است؛ اما مایه‌های الهام، ریشه در  
زمان و مکان زندگی شاعر دارد. از این رو، ارتباط و پیوند اثر ادبی و جامعه، مقوله  
جامعه‌شناسی ادبیات را پیش می‌کشد.

جامعه‌شناسی ادبیات اساساً به بررسی تجربی گرایش دارد و از رشته‌های فرعی  
جامعه‌شناسی است و روشهای آن را به کار می‌گیرد.<sup>۱</sup> این دانش محیط و شرایط  
اجتماعی آثار را بررسی می‌کند و می‌کوشد رابطه میان صورتهای هنری را با شرایط

۱- تئودور آدورنو و دیگران، درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات (مجموعه مقالات)، گزیده و  
ترجمه محمدجعفر پوینده، انتشارات نقش جهان، چ اول، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۳۶.

اجتماعی پیدایش آنها، روشن کند.

بنابراین، هرگاه یک اثر را با توجه به محیط و شرایط اجتماعی آن بررسی کنیم، آن را در حیطه جامعه‌شناسی قرار داده‌ایم. چنانچه در نقد ادبی به ضابطه‌های جامعه‌شناسی عنایتی باشد؛ می‌توان از لابه‌لای سرودها و نوشته‌ها، حتی مجامله‌آمیزترین مدایح و یا ناسزاوارترین هجویه‌ها؛ به دیدگاه‌های فکری و خواهانیهای پنهان صاحبان آثار و پسندها و ناپسندهای دوره‌های مختلف دست یافت و به واقعیتها و حقایق تلخ و شیرین گذشته و حال پی برد.<sup>۱</sup> از این رهگذر، مسائلی که به هنگام ارتباط بین جامعه‌شناسی و نقد ادبی پیش می‌آید، به مباحث نقد روان‌شناسی نزدیک می‌شود.<sup>۲</sup>

برخی از ناقدان اروپایی، به کمک این دانش توفیق یافته‌اند به تجزیه و تحلیل آثار پردازند و با اتکاء به مبانی علم روان‌شناسی «جریان باطنی و احوال درونی شاعر یا نویسنده را ادراک و بیان نمایند و قدرت تألیف و استعداد ترکیب ذوق و قریحه او را بسنجند، نیروی عواطف و تخیلات او را تعیین دارند، و از این راه تأثیری را که محیط و جامعه و سنن و مواریث در تکوین این جریانها دارد، مطالعه کنند و بدین‌گونه نوع فکر و سببیه روحی و ذوقی شاعر را معین نمایند.<sup>۳</sup>

اگر بپذیریم که هر یک از آثار ادبی، جلوه‌ای را از «زندگی» به نمایش درمی‌آورد و «زندگی» خود یک واقعیت اجتماعی است و شاعر نیز یکی از اعضای جامعه به حساب می‌آید که منزلتی خاص دارد؛ آن‌گاه باور می‌کنیم که یکی از بهترین منابع طبیعی در تحقیق ادبی، تعبیر و تحلیل آثار ادبی از همین دیدگاه است.

از طرف دیگر، بسیاری از منتقدان اروپایی، ادبیات را نوعی فلسفه یا افکاری می‌دانند که پشت پرده «شکل» پنهان شده است و بدان جهت به تجزیه و تحلیل آنها

۱- ر.ک: دکتر رضا انزابی‌نژاد، «جامعه‌شناسی شعر نظامی» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره اول و دوم - سال بیست و سوم، شماره مسلسل ۸۸-۸۹، بهار و تابستان ۱۳۶۹، صص ۱۴۸-۱۲۷.

۲- ر.ک: دیوید دیچز، شیوه‌های نقد ادبی، دکتر غلامحسین یوسفی - محمد تقی صدقیانی، انتشارات محمد علی علمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶، ص ۵۴۳.

۳- دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، نقد ادبی، (دو جلد) مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۴۸.

می‌پردازند، تا به خفایا و پنهانیهای آثار دست یابند. با آن که برخی ناقدان اروپایی مانند جورج بوئر (George Boas) رابطه بین ادبیات و فلسفه را انکار می‌کنند، اما در عین حال «اثر ادبی را در تاریخ افکار و فلسفه می‌توان سند محسوب داشت. زیرا تاریخ ادبیات بازتاب اندیشه و موازی با آن است. چه بسا گفته‌های صریح یا اشارات شاعر، وابستگی او را به فلسفه‌ای خاص نشان دهد، یا معلوم کند شاعر با فلسفه‌هایی که در زمانی رواج داشته‌اند، آشنایی مستقیم داشته یا این که از فرضیات کلی آنها باخبر بوده است»<sup>۱</sup>.

صاحب این سیاستار، بر آن است تا بلکه درین گفتار پای بر دوش روان‌شناسی نهاده، به سرانگشتان لرزان، خود را از پرچین باغ شعر ابن حسام بالا کشد و با نیم‌نگاهی شتابناک، عطر گل‌هایش را به زیر دندان مژد. در تعبیری دیگر هوای آن دارد که ذهن شاعر را کاویده و مغز شعرش را در عمده‌ترین محورها، عریان سازد و آن انگارها و آرزوها که در پس پشت نمادها و صورت‌های خیالی شعر وی جلوه‌گرست، نمایان کند؛ شاید که بدین طریق دریابد این شاعر قهستانی برای خود چه دنیایی داشته و میان خود به مثابه یک ذهن و جهان به مثابه یک عین چگونه رابطه برقرار کرده و ادراک او از جهان و محیط زندگیش چگونه بوده است.<sup>۲</sup>



#### تربیت دینی و بن‌مایه‌های هنر شاعری

یکی از استوارترین محورهای شعر ابن حسام، منقبت‌گویی و حماسه‌سرایی دینی است. اخلاص و اعتقاد این شاعر نسبت به خاندان پیامبرگرامی اسلام سبب گردیده که او نیز در زمره شاعران شیعی قرار گیرد. به ویژه که با سرودن منظومه خاوران‌نامه، عشق و ارادت بی‌پیرایه خود را به شاه ولایت - علی بن ابی طالب<sup>(ع)</sup> - به کمال رسانده است.

۱- رنه ولک / آوستن وران، نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد / پرویز مهاجر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۲۱.

۲- ر.ک: تری ایگلتن، پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، چاپ اول، تهران ۱۳۶۸، ص ۸۳.

شمیم تحمیدیه‌ها<sup>۱</sup> در ستایش پروردگار، نعت پیامبر<sup>۲</sup>، راز و نیاز با کردگار، اظهار فقر و عجز، طلب مرحمت و مغفرت از درگاه احدیت و مناقب و مدایح رضوی؛ سراسر دیوان این شاعر را معطر کرده است. عشق و ارادت ابن حسام به خاندان عصمت و طهارت<sup>۳</sup> از تن و جان ابیات دیوان وی تراوش می‌کند:

آسان بود امید بریدن ز دوستان	گر با نسی و آل بود اتصال من
هم قول مصطفی است که بد از کتاب حق	دست شما و دامن معصوم آل من
آن کو زلال مشرب اولاد من نیافت	محروم روز حشر بود از زلال من
یک لحظه از محبت اولاد مصطفی	خالی مباد خاطر دانش سگال من
هر کس گر التجا به پناهی دگر کنند	خساک جناب حیدر و روی مال من
مولای آن شهم که به روز غدیر خم	در شأن او دعای رسول است و آل من

(دیوان، ۳، ۱۱۱)

اما زمینه‌های این همه شیفتگی و شوریده سری چه بوده و این بی‌قراری چگونه در سر ابن حسام افتاده است. چنان که از متن اشعار شاعر قهستان بر می‌آید، او در خانواده‌ای مذهبی بالیده است و پدراننش همه از قبیله عالمان دین و اهل فضل و ارشاد بوده‌اند:

پدرم گفتم: قرب سید سال	رفت و از رفتگان مرا یاد است
تابه نه پشت ما که اجدادند	همه را فضل و علم و ارشاد است

(دیوان، ۵۷۷)

ابن حسام نزد پدر تربیت دینی یافته و ذوق فطری شاعری نیز در او، بارور گردیده است:

- ۱- ر.ک: دکتر غلامرضا ستوده و محمدباقر نجف‌زاده بارفروش، تحمیدیه در ادب فارسی، انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۵.
- ۲- ر.ک: ضیاءالدین دهشیری، نعت حضرت رسول اکرم در شعر فارسی، با مقدمه استاد جلال‌الدین همایی، ج اول، تهران، ۱۳۴۸.
- ۳- تمام ابیات و شاهد مثالهایی که پس از این می‌آید؛ منطبق است با دیوان محمدبن حسام خوسفی به اهتمام احمد احمدی بیرجندی - محمدتقی سالک، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ج اول، ۱۳۶۶.

در ازل خیاط خلعت خانه معنی مرا  
خلعتی آراست کامد راست بر بالای من  
بافتند از تار و پود خاطر باریک من  
برده باقافین معانی سُندُسِ دیبای من  
تربت‌های پدر خاک مرا خوشبوی کرد  
خاک خوش بر خوابگاه تربت بابای من

(دیوان، ۱۱۰)

این شاعر علوم دینی و لطایف قرآنی را به نحو شایسته فرا گرفته و در دانشهای متداول زمان خود، همچون: صرف و نحو، تاریخ، رجال و انساب و فقه و اصول متبحر و استاد بوده و علاوه بر اینها با افسانه‌ها و اساطیر کهن آشنایی داشته است. ابن حسام در اشعار خود، علی‌رغم فضای دینی و تشخص اسطوره‌های مذهبی به قهرمانان ملی و داستانهای ایرانی نیز اشاره‌ها دارد که البته غلبه با نمادها، تلمیحات و مظاهر شیعی است.<sup>۱</sup>

قصه از شاه ولایت گوی و بس      داستان پور داستان تا به کی

(دیوان، ۱۲۶)

با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی در قرن نهم و نیز عنایت به اعتقادات و باورهای آن عصر، ابن حسام مطابق با تعلیمات و آموخته‌های دینی، مذهبی را برگزید که صلاح دنیا و آخرت خود را در آن یافته بود.

در آن کویر تنهایی که شاعر هیچ همدمی ندارد؛ مذهب عاملی تسلی‌بخش است که فروتنی، ایثار و زندگی توأم با تأمل را در نهاد شاعر پرورش می‌دهد.<sup>۲</sup> پس او چون کوتوالی است که به تنهایی از دژ مذهب و حریم آن در دیار قهستان، پاسداری می‌کند. شاه ولایت و علی<sup>علیه السلام</sup> است و ابن حسام غلام کمترین درگاه او. انصاف را که این شاعر با ایمان در دفاع از ولایت و حقایقیت خاندان نبوت، دمی از پای ننشسته است.

۱- ر.ک: دکتر محمدجعفر یاحقی، «مناقب فارسی در پرتو شاهنامه»، خراسان پژوهی، سال اول، شماره اول، ص ۹۵؛ همچنین برای آگاهی از کیفیت آمیختگی افسانه‌ها و اسطوره‌های ایرانی و اسلامی در شعر فارسی ر.ک:

— محمدجعفر محبوب: سبک خراسانی در شعر فارسی، انتشارات فردوسی و جامی، چ اول، تهران، ۱۳۴۵، صص ۲۲۸-۲۳۲.

— محمدرضا شفیعی کدکنی: صور خیال در شعر فارسی، انتشارات آگاه، چ سوم، تهران، ۱۳۶۶، صص ۲۳۸-۲۴۲. ۲- ر.ک: تری ایگلتن، همان کتاب، ص ۳۳.

علی بن ابی طالب که او را  
من آن خاکم که اندر بدو فطرت  
به جان و دل غلام کمترینم  
به مهر او مختر گشت طینم  
چو اندر عروۃ الوثقی زدم دست  
متین شد رشته حبل المتینم

(دیوان، ۸۴)

اگر دامنه شمول شعر و هنر را وسعت دهیم، این معنی از آن برمی آید که هنرمند و شاعر از سر آگاهی یا ناآگاهانه می‌کوشد خوانندگان خود را چنان تحت تأثیر قرار دهد که نگرش او را به زندگی بپذیرند. بنابراین اگر بگوییم همه هنرمندان و از جمله شاعران به نوعی، مبلغ و مسؤول و از نظر اخلاقی موظف به تبلیغ اند؛ سخنی بی‌راه نگفته‌ایم. بل جیون (Belgion) نیز عقیده دارد که هدف هر نویسنده‌ای آن است که خواننده را در پذیرفتن نظر و عقیده خود، قانع کند. این اقتناع همیشه غیرمستقیم و تلویحی و از سر افسون شدگی است<sup>۱</sup> چنانچه بپذیریم که بین انتظام هنری و فلسفی نوعی همبستگی وجود دارد، در آن صورت کار شاعری که بخواهد جهان‌بینی و ادراکهای خود را از زندگی به شیوه هنری بیان کند، بسیار دشوار و نیازمند مهارت و استادی است؛ زیرا «اندیشه‌ها و ارزشهای موجود در ادبیات وقتی از اهمیت فراوان برخوردار می‌باشد که به راستی در آثار هنری مستحیل شده و به گونه‌ای مجزا و بی‌ارتباط با متن قرار نگرفته باشد»<sup>۲</sup>.

#### روزهای جوانی و خاطرات کوچیده

یونگ هم مانند فروید معتقد است که خاطرات گذشته روی هم توده شده و از یاد می‌روند و بعضی اوقات آثار آن در یکی از حرکات و انگیزه‌های ناهشیار ما ظاهر می‌گردد. در روان‌شناسی یونگ «خاطرات بسیار قدیمی که آنها را توده‌های باستانی نامیده، شکلی از تصویرات بسیار قدیم است که در گنجینه خاطره انسان باقی مانده و ذخیره شده است. در هر موقع و در هر مکان ممکن است آثار آن تجلی کنند. در

۱- ر.ک: رنه ولک / اوستن وارن، همان کتاب، ص ۲۹.  
۲- ویلیام ج. گریس، ادبیات و بازتاب آن، ترجمه بهروز عزب دفتری، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ اول، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۳۴.



میتولوژی و در افسانه‌ها و رؤیاهای و در حالات هذیان، آشکالی از آن ظاهر می‌گردد.<sup>۱</sup> یونگ به دو نوع ضمیر ناخودآگاه معتقد است. یک «ضمیر شخصی ناهشیار» که مقصود از آن افکار و خاطراتی است که هر فرد، شخصاً در طی زندگی جمع‌آوری می‌کند و دیگری «ضمیر ناهشیار ارثی» است که نشان می‌دهد، خاطرات اجدادی قبل از این که هر فرد به دنیا بیاید در یاخته‌های عصبی او وجود دارد. چنان که گاهی احساس می‌شود بعضی خصایص نامحسوس اجداد در افراد یک خانواده ظاهر می‌شود.<sup>۲</sup>

افکار فراموش شده از میان نمی‌روند، گرچه «این افکار را نمی‌توان به محض تمایل به خاطر آورد، ولی آنها به حالت نهفته وجود دارند، این خاطرات در آستانه به یاد آوردن قرار دارند.»<sup>۳</sup> و غالباً پس از سالها فراموشی تنها با یک محرک حسی بسیار ضعیف به خاطر می‌آیند. این محرک گاهی به قدری ناچیز است که اثر خود آگاهانه‌ای بر جای نمی‌گذارد، اما ضمیر ناخودآگاه متوجه آنها می‌گردد.<sup>۴</sup>

در اشعار ابن حسام نیز که گاه ضمیر شخصی ناهشیار رخ می‌نماید و «من» او آشکار می‌شود. اصولاً شعرهای غنایی، بیشتر حالات ذهنی و عاطفی شاعر را نشان می‌دهد، اما شعرهای اعتراف گونه‌ای که ضمیر ابن حسام را عریان کند، کمتر در دیوان وی به چشم می‌خورد؛ زیرا این شاعر در یک نظام سنتی ساروج شده، تحت پوشش مراقبت‌های

۱- ژان پل سارتر، انگیزه‌های روانی و اصول روان‌شناسی، ترجمه ع - سبحانی، مؤسسه مطبوعاتی فزخی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۸، ص ۴۵۴.

۲- ر.ک: همان کتاب، ص ۴۵۵.

۳- کارل گوستاو یونگ، انسان و سمبولهایش، ترجمه ابوطالب صارمی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۲، ص ۴۶.

۴- ر.ک: همان کتاب، همان صفحه؛ یونگ مثالی را می‌آورد به این شرح که استادی با یکی از شاگردانش در بیلابقی مشغول قدم زدن و گفت و گو است. ناگهان متوجه می‌شود که ارتباط افکارش با موضوع مورد بحث قطع شد و با دوره کودکیش پیوند خورد. نخست برای این تشنّت فکری غیر منتظره، دلیلی نمی‌یابد؛ زیرا گفت و گوی آنها با دوره کودکی هیچ ارتباطی نداشت. وقتی دقت می‌کند، درمی‌یابد در لحظه‌ای که از کنار مزرعه‌ای در آن بیلابق عبور می‌کردند، بوی چند غاز به مشامش خورده است و بلافاصله متوجه می‌شود که در جوانی در مزرعه‌ای زندگی می‌کرده که در آن غاز بوده است. پس بوی خاص آن غازها، اثری پر دوام، هر چند فراموش شده بر جای گذاشته است و به طور نیمه خودآگاه آن دوره به یادش می‌آید.

۵- ر.ک: دیوید دیچز، همان کتاب، ص ۵۳۸.

مذهبی و آداب و سنن غیر قابل انعطاف بومی و در سرزمینی خشک بالیده است. سرشت ذاتی، محیط زندگی و ترکیب ظاهری سبب گردیده که ابن حسام در ردیف آدمهای سودایی مزاج و دیرجوش و درون‌گرا قرار می‌گیرد. از طرفی او، هم مرد تبلیغ و آموزگار اخلاق و هم، اهل کار در باغ و صحراست. مضمون بیشتر اشعار وی نیز، مدح و مقبت خاندان حضرت رسول (ص) است. پس کمتر فرصت نشان دادن ضمیر خود را می‌یابد و یا مجبور است از بروز «من خویش» طفره رود.

هدف غایی ابن حسام، بهره‌وری از ابزار شعر است برای ابلاغ رسالت و اندیشه و آرمان خواهی و این که بتواند از طریق شعر، لطایف قرآنی، احادیث و اخبار مذهبی و زندگی بزرگان دینی را به رشته نظم درآورد. و الامقامی و نامبرداری ابن حسام به دلیل مناقب زیبا و حماسه دینی اوست؛ وگرنه در شعر وی اندیشه فرازمندانه یا استعلایی (Transcendence) وجود ندارد و محتوای کلی شعر او، اندیشه و تفکری است که پیش از او بوده است. البته حرکت اندیشه‌ها و نظریه‌ها از مکانی به مکان دیگر، هم یک واقعیت زندگی است؛ هم شرط مفید توانا ساختن فعالیت‌های فکری<sup>۱</sup> به طور کلی او در شیوه شاعری، بیشتر وام‌ستان و مقلد و تأثیرپذیر است تا مبتکر و صاحب‌سبک. سعی او در تقلید از مضمون، وزن و قافیه شاعران پیشین و اهتمام در تصنع و آرایه‌بندی، سبب گردیده تا او کمتر بتواند، طبع زلال خود را به کار گیرد و جوهر شعری خود را هویدا کند.

با این حال، گاه در بجهای از نیم کره ناخودآگاه او گشوده شده و به سرعت بسته می‌شود، درست همانند نورافکنی که در یک لحظه بر نقطه‌ای بتابد و بی‌درنگ بگذرد. در چنین حالاتی، آنچه از او می‌تراود غیر از همانهایی است که در چارچوب یک ملاک رسمی و مدار معین و شناخته شده، بیان می‌کند، بلکه آنچه را موافق طبع خود می‌یابد، بروز می‌دهد.<sup>۲</sup>

۱- ادوار. و. سعید، جهان، متن و منتقد، ترجمه اکبر افسری، انتشارات توس، چ نخست، تهران، ۱۳۷۷، ص ۳۱۷.  
 ۲- ر.ک: دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی، خط سوم، مطبوعاتی عطائی، چ اول، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۱۹.



تنها به برخی از ابیات ابن حسام که متضمن سایه روشن بعضی دلخواهی‌ها و دریغ‌مندیها و در عین حال نشانگر هنرمندیها و لطافت‌های شعری اوست، اشاره می‌شود:

حریف دلجوی:

سایه خرم و دلی بی‌غم

هیچ کس در جهان ندید به هم

(دیوان، ۵۷۳)

لب‌جویی و لبر دلجوی

بی جفایی که از قفا برسد

یاد جوانی و لعبتان کشمیری:

ز دور عهد جوانی و قد چون تیرم

هنوز در هوس لعبتان کشمیرم

اگر چه صبح دمیده است بر سریرم

هنوز غمزه خوبان همی زند تیرم

رواست مالک اگر در کشد به زنجیرم

(دیوان، صص ۳۰-۲۹)

هزار بار به روزی هزار یاد کنم

اگر چه لعبت چشم بیست سد خیال

خیال شام جوانی نمی‌رود ز سرم

اگر چه چو ابروی بیشکین خطان کمان‌پشتم

مرا که بسته زنجیر زلف خوبانم

آرزوی صحبت یار:

تا نگار آید از میان به کنار

با صنوبر بری، پری رخسار

بسته باشد ز موی او زتار

گر بتابد ز موی خود یک تار

برده از چشم عقل، خواب و قرار

چون بر آتش سپند عود و قمار

چون صدف پر ز در دریا بار

سرنگون‌سار با دلی پررنا

تا نگوید هزار استغفار

فرستی جوی و دفتر اشعار

(دیوان، صص ۹-۱۹۸)

به کناری رو از میانه غم

لب‌جویی بجوی و دلجوی

با میخا دمی که عیسویان

مشک، چون نافه ماند اندر پیچ

ابرویش چشم بند بیداران

خال بر عارضین گل‌رنگش

حقیقه لعل او پر از گوهر

نارستان ز نار پستانش

با قدش سروناز بر نزند

با چنین دلبری چو بتوانی

## دلدادگی:

گر چه پیر شدم، دلم جوان است هنوز  
چون ابروی دوست گرچه پشتم خم شد  
سودا و خیال ما همان است هنوز  
دل مایل آن سرو روان است هنوز

(دیران، ۵۸۷)

## غمزه چشم:

چون عارض تو سنبل مشکین برآورد  
چشم سیه دل تو که در عین کافرست  
خسّط بنفشه برگل نسرین برآورد  
در یک نظر به غمزه، صد از دین برآورد

(دیران، ۳۳۲)

## خیال کج:

یاد لب ت کنم، دهنم پر شکر شود  
با ابروی سیاه تو پیوسته‌ام خیال  
نام رخت برم همه عالم قمر شود  
تا کی خیال کج ز سر ما بدر شود

(دیران، ۳۳۳)

## طعم بوسه، بوی موی

لبت یاقوت گوهر پوش دارد  
سر زلف سیاهت بر بناگوش  
به گاه بوسه طعم نوش دارد  
ز زهت بوی مرزنگوش دارد

(دیران، ۳۲۲)

## فخریه و خودستایی

یکی دیگر از مضمون‌هایی که در لابه‌لای دیوان ابن حسام به چشم می‌خورد و به روان‌شناسی شعر او یاری می‌رساند، فخریه‌های اوست. از نظر موضوع اگر مضمون قصیده، روایتگر فضل و کمال شاعر باشد، آن را قصیدهٔ فخریه<sup>۱</sup> گویند. و ابن حسام دعوی آن دارد که شعر را به کمال رسانده است، از این روی که گاه به ستایش از خود می‌پردازد. به نمونه‌های زیر توجه فرمایید.

۱- ر.ک: حسن انوشه، فرهنگنامهٔ ادبی (۳ جلد)، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶، ذیل «قصیده».

آفرینش ملائک:

چو بگشایم زبان بر آفرینش

کستد الحق ملائک آفرینم

شعر تو:

خضر قلم من چو در افتد به سیاهی  
دُزّی است گرانمایه که در گوش توان کرد  
با ابن حُسام از نظر لطف تو، آبی است

پروین و عطارد به هم آرند قرانها  
هر دانه که از بحر من افتد به کرانها  
کز شعر ترش تازه شود باغ روانها

بلبل توحید خوان:

در گلستان سخن این بلبل توحید خوان  
فکر غواصم ز بحر خاطر ابن حسام

آب روی طوطی از نطق شکرخا ریخت  
بر سفینه از درون سینه دُرها ریخت

بدایع سخن

ورقی از بدایع سخنم  
گر غباری است بر دل پاکت

بر سویدای لوح دل بنگار  
ز آب دیوان من بشوی غبار

طیب طبع:

به شاگردی همی خوانند استاد  
عبیرآمیز شد خاک قهستان

سخن سازان عهد آخرینم  
ز طیب طبع و ذهن عنبرینم

آب زلال

شعر چو آب زلال، کسب حلال من است

ابن حسام از تو یافت دولت این اکتساب

باغ سخن

ز بس که باغ سخن، طبع من معطر کرد

ز من برند ریاحین، سخنوران زمن

(دیوان، ۸۵)

(۲۰۱)

(دیوان، ۸-۹)

(دیوان، ۱۲)

(دیوان، ۱۹۷)

(دیوان، ۸۵)

(دیوان، ۴۱)

(دیوان، ۲۴۲)

آب حیات

دوشیزگان پرده نشین خیال من  
گوی که هر یک آب حیاتند از تری  
(دیوان، ۱۰۲)

نظم دُر شکن:

ابن حسام اگر چه به گاه سخنوری  
نظمش رواج شعر دُر بار بشکند  
(دیوان، ۱۳۱)

گوهر معنی:

هزار گوهر معنی برآورم به نثار  
چو بحر طبع ثنا گسترم شود موج  
(دیوان، ۱۳۰)

آفرین هاروت:

شاید که بر طبیعت سحر آفرین من  
هاروت بابلی کند از بابل آفرین  
اشعار من به روضه رضوان اگر بربند  
ای خارجی تو خارجی از روضه برین  
(دیوان، ۵۷)

ابن حسام، بارها خود را با خاقانی، حسان بن ثابت (شاعر معروف حضرت رسول ص) ابونواس (شاعر ایرانی الاصل عربی گوی)، ظهیرالدین فاریابی، خواجوی کرمانی، حسین کاشی آملی<sup>۱</sup> و حافظ مقایسه کرده و ضمن فخر و مباحات، شعر خود را برتر از شعر آنها دانسته است.

برای اختصار، تنها به نمونه‌های زیر اکتفا می‌شود:

خاقانی:

گرچه «خاقانی» به معنی آمد استاد سخن  
خط به شاکردی دهد در معرض انشای من  
(دیوان، ۱۱۰)

حسان بن ثابت:

گر به حسان برسد منقبت ابن حسام  
بس که بر خاک بمالد ز سر تحسین، سر  
(دیوان، ۱۴۲)

۱- قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین (ج ۲، ص ۶۲۲) وی را از شاعران قرن هشتم دانسته است.

ابن‌نواس:

ابن‌حسام بر سخت‌آفرین‌کنند

عرض‌ار دهند شعر تو بر خاک بنواس

(دیوان، ۵۳)

ظهیرالدین قاریابی:

ظهیر اگر به ثنای قزل‌غزل می‌گفت  
به مدحت تو به جای همی رسد سختم

که از لطافت شعرش شمار بگشاید  
که آب از آن سخن‌آبدار بگشاید

(دیوان، ۱۱۴)

خواجوی کرمانی:

روضه‌خواجو کند بر سختم‌آفرین

فخر خراسان دهد ملک معانی به من

(دیوان، ۶۰)

کاشی آملی:

کاشی رکابداری طبعم کند چو من

بر دوش آفتاب نهم زین اختراع

(دیوان، ۱۳۷)

ابن‌حسام، از این‌که برخی به علت نادانی، ارزش شعر او را در نمی‌یابند، تیزخوی گردیده و گاه تیغ دشنام برمی‌کشد:

نادان کجا رسد به معانی نظم من

چون نیستش خبر که چه سنت کدام فرض

(دیوان، ۹۹)

آری حسود طعن اگر می‌زند چه سود

بی‌نشر مگس، نبود نوش انگبین

(دیوان، ۵۶)

میر جوهر به پیش مردم خر

خران را جو به کار آید نه جوهر

به‌گاو ار گاو باشد گاو عنبر

علف باید چه جای عنبر تر

(دیوان، ۵۴۷)

شاعر قهستان از این‌که صاحبان زر و سیم، به چشم حقارت در او می‌نگرند، برمی‌آشوبد:

تو در ابن‌حسام اکنون به چشم مفلسی منگر

که گرز نیستش در کف، زبانش درفشان بینی

(دیوان، ۲۶۵)

در روزگاری که هنر خوار و جادویی ارجمند گردیده؛ در تاریخکاری که آیین فرزنانگان نهان و نام دیوانگان بر سر زبانهاست<sup>۱</sup>؛ در سرزمینی که هنر خریدار ندارد و بازار دانش کساد و بی رونق است، شاعر «مانده پای آبله از راه دراز»<sup>۲</sup> به کجا و به چه کسی پناه برد. اگر ممدوح سخن شناسی می بود، بی شک ارزش شعر شاعر نیز شناخته می شد؛ اما:

کو مصنفی که دادکرم بدهد این زمان  
گر سیم نیست، بوسه مرا در دهان کند

(دیوان، ۹۷)

افسوس، که در سرزمین قهستان مردی کریم پیدا نیست که صلۀ شاعر را بدهد، دریغ:

اگر شاه عدن شعرم بخواندی  
دهان پُر کردی از دُرِ ثمینم

(دیوان، ۸۵)

چنانچه به دلایل فوق بگوییم غمها و دردهای فراوانی در نهان شاعر، پنهان و گره خورده است؛ آیا جای انکار است؟ و یا اگر چنین تحلیل کنیم که ابن حسام از نظر روحی دچار نوعی واخوردگی روانی است و همچون خاقانی که به «عقدۀ حقارت»<sup>۳</sup> گرفتار شده بود؛ روحش آزرده و خراش یافته و خود را از یادرفته می پندارد، ادعایی بی مورد است؟

□ □ □

#### ۵ شکایت از روزگار و ابنای زمان

یکی دیگر از محورهای شعر ابن حسام، شکایت از روزگار و ابنای زمان است. او

۱- برگرفته از شاهنامه فردوسی (چاپ مسکو) در آغاز داستان ضحاک ماردوش: نهان گشت آیین فرزنانگان / پراکنده شد نام دیوانگان / هنر خوار شد، جادویی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند.

۲- اشاره به شعری از نیما یوشیج با عنوان «مهتاب»؛ ر.ک: شعر معاصر ایران، انتشارات رز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۰.

۳- ر.ک: دکتر محمد جعفر یاحقی، تاریخ ادبیات ایران، وزارت آموزش و پرورش، برای سال دوم متوسطه، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۴۴.



در برهوت کویر، سر در غربت تنهایی خود فروبرده و همچون آوارهٔ یمگان - ناصر خسرو - تنها در سایهٔ ایمان و اعتقاد خود و در پرتو شعر و پراکندن پیام خویش، تاب می‌آورد و چون گز و تاقی کویر، استوار می‌ماند<sup>۱</sup>. وقتی که مردم قدر این شاعر را نمی‌شناسند، چنین شکوه می‌کند:

روزگار این بود و رسم روزگار سفله این / این وظیفه ناپنداری که اکنونت می‌رسد  
دایهٔ ایامِ دون را شیر و پستان خشک باد / کاهل معنی را به جای شیراز او خون می‌رسد

(دیوان، ۱۶۳)

برخی شکوایه‌های ابن حسام، حبسیه‌های مسعود سعد و خاقانی را به یاد می‌آورد. بار غم را بردباری چون توانم کرد از آنک / پشت کردون خم شود از بار محنتهای من  
دود آه آتشینم گربه بالا برکشد / کیلهٔ خضرا بسوزد ز آه دودآسای من  
ز آب دیده، دامن اندر خون کشد هر دم شفق / گر بپردازد کسی با او شکایتهای من  
وه که با این تیرگی هر شب سپهر نیلگون / ظلمتی دیگر فزاید بر شب یلدای من  
شرم‌دار ای گردش دوران که با چندین هنر / با همه سرگستگی داری سر غوغای من<sup>۲</sup>

(دیوان، صص ۹-۱۰۸)

از تنگی معیشت و از این که مرّوت در اینای روزگار نمی‌بیند، چنین می‌نالد:

همچون دهان یارِ بیین عیش تنگ من / چون چشم آن نگار نگر، بخت من به خواب  
بشتم چو چنگ کرد خم چرخ کوژبشت / عیبم مکن اگر بکنم ناله چون رباب

(دیوان، ۲۸۲)

۱- هر چند ابن حسام از جهت علق اندیشه و اعتقاد و سرسختی در تبلیغ مرام و اثبات نظریات خود به پای ناصر خسرو نمی‌رسد؛ اما در برخی خصوصیات، همچون: حمیت مذهبی، کیفیت نگرش به شعر، گوشه‌گیری و قناعت، نوع ممدوحان و شیوه مدح و مواردی از این قبیل با ناصر خسرو مشابهت‌هایی دارد. برای شناخت برخی ویژگیهای اخلاقی و اجتماعی ناصر خسرو ر.ک: دکتر غلامحسین یوسفی، برگهایی در آغوش باد، (دوجلد)، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۵۶، ج ۱، صص ۲۵۹-۲۳۷؛ همچنین ر.ک: دکتر جلال متینی، ناصر خسرو و مدیحه‌سرایی، یادنامهٔ ناصر خسرو، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۵۴، صص ۹۲-۴۶۵.

۲- این سروده، قصیدهٔ خاقانی، را با مطلع: صبحدم چون کیله بندد آه دودآسای من / چون شفق در خون نشیند چشم شب بیمای من؛ به یاد می‌آورد. ر.ک: دیوان خاقانی، به تصحیح سید ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۴.

چه گویم اندرین خاک خطرناک  
بده دادم که قتمام زمانه

یساری نیست بی‌کد یعیتم  
دهد حنظل به جای انگبینم

(دیوان، ۸۵)

در قصیده‌ای دیگر می‌گوید که او چگونه در ویرانهٔ ادبار خویش به درد و رنج گرفتار است:

این منم چون کوف در ویرانهٔ ادبار خویش  
می‌زند فصاد چرخم در مقام نوش، نیش  
در زمستان خانهٔ نکبت حریف من خریف

سرفرو برده چو بوتیمار با چندین الم  
می‌دهد دهر ستمکارم به جای شهد، سم  
در فلاکت گوشهٔ محنت ندیم من ندم

(دیوان، ۲۸۶)

حتی از زندگانی در «قهستان» و زادگاهش «خوسف» بیزار است، و آن جا را دوزخ می‌نامد:

هر زمان گوید خرد کاین حسام  
گر نه سختی سنگ خارا نیستی  
پای در دامان حسرت تا به چند

این چنین عوار و پریشان تا به کی؟  
زندگانی در «قهستان» تا به کی؟  
سر زفکرت در گریبان تا به کی؟

(دیوان، ۱۲۷)

دوزخ من «خوسف» شد کاین جا مرا  
همچنان پندار کاین شوریده حال

از هر انواعی غذایی دیگرست  
زین خرابه در خرابی دیگرست

(دیوان، ۵۵۳)

هست کارم درین خرابه، خراب  
ز آتش ظلم، خانه سوخته شد

خوسف چون دوزخ است و من به عذاب  
هر متاعی که بُد، فروخته شد

(دیوان، ۴۷۱)

## ۵- قناعت و وارستگی

در محوری دیگر از شعر ابن حسام، با صفت قناعت و وارستگی او آشنا می‌شویم. با آن‌که بارها و بارها از بی‌چیزی و سختی معیشت و احوال خود شکایت کرده، در عین حال به سعی بازو، نان خود را به دست آورده و خدمتِ سلطان را نکوهش نموده و گرد

دربارها و صاحبان زر - حتی الامکان - نگردیده است. همچنان که دولتشاه سمرقندی در باب این شاعر چنین نگاشته است: «ملک الکلام مولانا محمد حسام‌الدین المشهور به ابن حسام - رحمة الله عليه - به غایت خوشگوست و با وجود شاعری، صاحب فضل بوده و قناعتی و انقطاعی از خلق داشته، از خوسف است و از دهقنت نان حلال حاصل کردی و گاو بستی و صباح که به صحرا رفتی تا شام اشعار خود را بر سینه بیل نوشتی و بعضی او را ولی حق دانسته‌اند...»<sup>۱</sup>

شاعر خوسف، بارها به کار پرزحمت و علو طبع خود اشاره کرده است.

آفرین باد بر کف دستم      که ازو می‌رسد مرا ادرار

دست من آبله ز کد یمین      گر تن آسان شوم، شود دشوار

(دیوان، صص ۸-۱۹۷)

عظای سفله سیمایان بدان ذلت نمی‌ارزد      که پیش او کمر یک دم به خدمت بر میان بینی  
به قرص جو قناعت کن که دخل و خرج گردون را      ز هنگام سحر تا شب مقور بر دونان بینی

(دیوان، ۲۶۵)

گویا این شاعر در «خوسف» قطعه زمینی داشته که از کشت آن امرار معاش می‌کرده و همچنین در کوهپایهٔ رچ / ریج (ناحیه‌ای سرسبز و خوش آب و هوا در ۱۸ کیلومتری شرق خوسف) تاکستانی کوچک داشته که حاصل آن کمکی به زندگانی وی می‌رسانده است، اما این مختصر نیز، بر اثر تنگدستی به گرو رفته است:<sup>۲</sup>

زرکی داشتم به گد پایه      زو مرا بود ساز و پیرایه

از جفاهای چرخ کثر رفتار      در گرو کرده شد به صد دینار

(دیوان، ۴۷۱)

یکی از مضمونهای عمدهٔ شعر او، موضوعات اخلاقی است که در سراسر دیوان وی، به چشم می‌خورد و شاعر در آنها به روان‌پالایی می‌پردازد. ابن حسام، دیگران را هم، به قناعت دعوت می‌کرده و به تهیدستان چنین

۱- تذکره الشعراء، به همت محمد رمضانی، انتشارات پدیده (خاور)، چ دوم، تهران، ۱۳۶۶، ص

۳۳۰

۲- ر.ک: دیوان محمد بن حسام خوسفی، همان، صفحهٔ شانزده مقدمه (نقل به مفهوم).

اندرز می دهد:

چه یک درم که به یک حبه هم نمی‌ارزد  
غم زمانه مخور کان به غم نمی‌ارزد

(دیوان، ۲۵۳)

جهان و هر چه درو یک درم نمی‌ارزد  
گرت وسیله اسباب شادمانی نیست

با وفا داران عالم جز جفاکاری نکرد  
کآخر او را روز روشن چون شب تاری نکرد  
اطلسی بخشید کو را عاقبت عاری نکرد

(دیوان، ۲۰۳)

این جهان پر جفا با کس وفاداری نکرد  
پنج‌روزه آفتاب از برج دولت بر که تافت  
چشم عبرت باز کن تا هیچکس را آسمان

مباش در پی سگ بهر کاسه سکیاج

(دیوان، ۱۳۹)

برو به آب قناعت بشوی دست و دهان

ابن حسام، پیوسته از درگاه خداوند آرزومندست که به او قناعت پیشگی کرامت  
کند و صبر و بردباری:

که احتیاج نباشد به خواجه و میرم  
که آرزو خام طمع، کرد برگنه چیرم

(دیوان، ۳۰)

مرا به گنج قناعت چنان توانگر کن  
عنان من ز کف دیو آرزوی بیرون کن

اما سرانجام، پیری و نداری گریبانگیر این شاعر سختکوش و آزاده می‌شود. کارش چنان به اضطرار می‌کشد که گویا برای یک دسته کاغذ یا مقداری گندم به خواهشگری از بزرگان بیرجند می‌پردازد. شعر «التماس نامه» گویای وضع نابسامان و تنگی معیشت این شاعر است.

در قصیده‌ای خطاب به مردم بیرجند چنین سروده است:

تا گیتی است لازمه بیرجند باد  
اشراف بیرجند همه ارجمند باد  
دست کریمشان به کرامت بلند باد  
از دستشان رسیده به این مستمند باد<sup>۱</sup>

جاه و جلال و دولت و اقبال مردمی  
زان جا که ارجمند بود مردم شریف  
در روضه‌ای که سنبل و ریحان کنند بخش  
یک دسته کاغذ از ره احسان و مردمی

و شاعر از مردم خوسف چنین تقاضا می‌کند:

از مقیمان خوسف خاصه و عام	بندۀ کمترینه ابن حسانم
می‌نماید به صورت الطاف	التماس از اکابر و اشراف
عمرم اکنون به درد و رنج رسید	کان به هفتاد سال و پنج رسید
ضعف، قوت گرفت بر بدنم	سخت سستی همی رسد به تنم
چشم را قوت کتابت نیست	کار من بهتر از انابت نیست
حاصل من چنان که بتوانند	با دو چندان به عشر بستانند
گر عنایت کنند مشاهیرم	ور حمایت کند جماهیرم
دو سه خروار غله از پی قوت	گر به دست آیدم به صبر و سکوت
عشر آن سی من است و افزون نیست	چاره با جور دور گردون نیست ...

(دیران، صص ۶۲-۲۶۱)

\*\*\*

### انعکاس اوضاع اجتماعی

یکی دیگر از محورهای شعر ابن حسان، اشاره به وضع روزگار و انعکاس اوضاع اجتماعی در شعر اوست. البته این شاعر منتقد اجتماعی یا پرخاشگری علیه حاکمان نیست که بخواهد بر ضد انحرافات عصر خویش اعتراض و به طور جدی انتقاد کند. شکایت او بیشتر به علت نابسامانی معیشت است. البته شکایت مذهبی و درد دین هم دارد. این شاعر بیشتر مفاهیم کلی و تصویرهای انتزاعی را مطرح می‌کند و به مصداق‌های بیرونی، چندان توجه ندارد. شاعر قهستان بیشتر به فکر انسان کامل و والا است. در عین حال مستقیم و غیرمستقیم از پیدادگرها و فساد روزگار خود، شکوه می‌کند.

سالمک، نیانتم، ارجاع صفحه سی و شش مقدمه آن هم صحیح نیست و در شرح حال ابن شاعر در صفحات ۲۴۷-۲۳۷ بهارستان تألیف محمد حسین آینی (مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم، ۱۳۷۱) چیزی دیده نشده؛ اما در صفحه ۱۳ همین کتاب چند بیت از قصیده مذکور نقل شده است.

جهان فساد گرفت ای دریغ اهل صلاح  
خطا و ذلت و عصیان به غیابتی برسید  
ریا و خمر و زنا و عقوق و ترک حقوق  
کراست منع مناهمی به واجبی کردن  
کسی به غیرت دین گبر برآورد دستی  
چگونه دامن شرع نبی نخارد خار  
ز دست حادثه ترسم که سایه اندازد  
به احترام شریعت گرم رسیدی دست

بهر آفتاب، غلو می‌کند شب دیجور  
که زنده رشک برد بر فنای اهل قبول  
حمایت طرف باطل و شهادت زور  
اگر چه کردن آن واجب است بر جمهور  
برو به فتنه غلو آورند اهل غرور  
هزار بوله‌ب اندر کمین نشسته ز دور  
بر آفتاب شریعت غبار فسق و فجور  
به زجر بر سر زهره شکستی طنبور

همچنین ابن حسام، به مرض طاعون یا و بایی که به سال ۸۳۸ هجری در هرات پدید شده و سبب مرگ و میر گردیده، اشاره کرده است: (دیوان، ص ۲۳۷)

هری که تخت نشین زمین ایران بود  
عفوتی ز ویا اندرو پدید آمد  
خجسته خاک و هوای مبارک و میمون  
فرو شدند خلائق به طعنه طاعون

(دیوان، ۲۵۰)

در عصر ابن حسام، هر چند امیران مقول خوی پلنگی رها کرده و نسبت به مسلمانان و اعتقادات ایرانیان به دیده احترام می‌نگریستند، اما هنوز آثار شوم کشتارهای تیمور و فرزندان او در خراسان، گریبانگیر مردم ایران بوده است. از این رو حتی ابن حسام هم که شاعری گوشه‌گیر و منزوی است نتوانسته دم فرو بندد و از نابسامانیهای روزگار خود شکایت نکند:

ساحری سامری بسیار شد  
خاتم فرماندهی آن شماس  
ظلم و بیدادی بیدادان نگر  
عالم از ظلمت سواد شب گرفت  
ظلم و جور و بعض و کین بسیار شد  
آخر ای موسی بن عمران تا به کی؟  
دیو بر جای سلیمان تا به کی؟  
داد بخشا داد بستان تا به کی؟  
آخر ای خورشید تابان تا به کی؟  
فسق و کبر و کفر و طغیان تا به کی؟

(دیوان، ۱۲۶)



ابن حسام، هر چند به مدح برخی بزرگان و حاکمان روزگار خود پرداخته، اما در ضمن اشعار خود از اندرز و نصیحت آنان دروغ نورزیده است:

ز ظلم و جهل بیرهیز تا فرشته شوی	به علم و عدل درآمیز تا شوی مقبول
چو ظلم و جهل نباشد ملک توانی بود	که خلقت بشریت بود ظلم و جهل
ترا که تاج فریدون و تخت جمشید است	بکوش تا نکنی از طریق عدل، عدول
حذر ز ناوک دلدوز آن مظلومان	چه جای نیزه خطی و خنجر مسلول

(دیوان، ۲۵۵)

و در قصیده‌ای دیگر ظالمان را از آه دل خستگان بر حذر می‌دارد:

ز سوز سینه دل خستگان حذر می‌کن	که آه خسته دلان نیک با اثر یابی
هزار تیر دعا بر تو کرده‌اند روان	از آن بترس که یک زخم کارگر یابی
قضا چو پنجه شیر افکنی دراز کند	به دام گور فرومانده شیر نریابی
چنین به خیره میازار زبردستان را	تو نیز دست کسی را ز خود زیر یابی
مباش غزه به دولت که این سرای غرور	چه دیر و زود به دست کسی دگر یابی
به ناز تکیه مزین بر چهار بالش ناز	که خشت گور چو بالین به زیر سریابی

(دیوان، صص ۹-۲۵۸)

وقتی اندرز شاعر قهستانی در ظالمان و حاکمان زراندوز کارگر نمی‌افتد؛ با آنان درشتی می‌کند و گاه به هجوشان می‌پردازد.

این عوانان را نگرکز بهر سیم	روی سرخ خویش چون زر می‌کنند
بیشتر آنست کز اخلاق بد	هر چه آن نیکوست کمتر می‌کنند
چون سگ چوپان شده، همدست‌گرگ	هر طرف گرگی دیگر می‌کنند

(دیوان، ۵۷۴)

اما سرانجام، وقتی در دنیای واقعیتها، آن همه جور و ظلم را مشاهده می‌کند و زورگویی و ریاکاری حاکمان زبردست زبردست آزار و رنج و محنت مردم ستم‌دیده را تا به مغز استخوان حس می‌کند؛ در کویر تنهایی خویش، یکسره سر به دنیای آرمانی می‌گذارد و دل به عشق اهل بیت می‌سپارد. وعده خداوند در ظهور

مهدی صاحب زمان (عج) دلش را گرم می دارد که کسی می آید، کسی که از خاندان عدل و پاکی است و دادگری در ید قدرت اوست:

مرحبا ای مهدی آخر زمان آشکارا باش، پنهان تا به کی؟

(دیوان، ۱۲۶)

کراسا ای مهدی، چه قدر به شایسته می کشد  
 کسب و کارش در راه تو، کسب و کارش در راه تو  
 چنگش و شمشیرش، زلفش و تاجش در راه تو  
 (۱۲۶-۱۲۷) پادشاه ترسم که سایه اندازد  
 به احترام شش ماهی که در راه تو، در راه تو  
 همه حق است از راه تو، همه حق است از راه تو  
 پدید شرفی در راه تو، پدید شرفی در راه تو  
 هر که در راه تو، هر که در راه تو  
 حسابش بر تو، حسابش بر تو  
 ردای تو، ردای تو  
 در راه تو، در راه تو  
 مسلمانان را، مسلمانان را  
 تیرم از آله ای که در راه تو، تیرم از آله ای که در راه تو  
 حسام هم که شامری گوید، حسام هم که شامری گوید  
 روزگار است، روزگار است  
 حسام هم که شامری گوید، حسام هم که شامری گوید  
 حسام هم که شامری گوید، حسام هم که شامری گوید  
 (۱۲۷-۱۲۸) و بسیاری پنداران تگر

